

"گامو؛ تولد یک رؤیا"

روایتی داستانی از زندگی شهید علی اکبر پرک

www.ketab.ir

نویسنده: سعید شیخمرادی

سرشناسنامه، شیخمرادی، سعید ۱۳۶۵-

عنوان و نام پدید آور: گامو؛ تولد یک رؤیا" روایتی داستانی از زندگی شهید علی اکبر پرک" / نویسنده سعید شیخمرادی؛ ویراستاران کبری یزدانی، بتول میرزائی؛ [به سفارش کنگره ۳۰۰۰ شهید استان ایلام، مرکز حفظ آثار سپاه امیرالمؤمنین(ع) استان ایلام].

مشخصات نشر: استان ایلام، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی(ایلام)، سپاه امیرالمؤمنین(ع)، انتشارات سوره‌های عشق، ۱۴۰۰

مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص (بخشی رنگی). قطع رقیعی
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۸۷-۲۲-۴

وضعیت فهرست نویسی: بر اساس فیبا
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: پرک، علی اکبر، ۱۳۳۰-۱۳۶۶

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- روحانیت -- خاطرات

موضوع: Iran-Iraq War, 1980 - 1988 -- Clergy -- Diaries

شناسه افزوده: کنگره ۳۰۰۰ شهید استان ایلام

شناسه افزوده: مرکز حفظ آثار سپاه امیرالمؤمنین(ع) استان ایلام

شناسه افزوده: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس. اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان ایلام.

شناسه افزوده: ایلام، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (ایلام)، انتشارات سوره‌های عشق.

رده بندی کنگره: DSK ۶۲۹

رده بندی دیویی: ۶۵۸/۸۲۰/۸۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۶۹۷۴۵



اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس
استان ایلام



مرکز حفظ آثار سپاه امیرالمؤمنین(ع)
استان ایلام



کنگره ۳۰۰۰ شهید
استان ایلام

گامو؛ تولد یک رؤیا

"روایتی داستانی از زندگی شهید علی اکبر پرک"

نویسنده: سعید شیخمرادی

طراح جلد و صفحه آرا: امیر شهرابی (۰۸۲۲۱۱۲۲۱۹۰)

ویراستاران: کبری یزدانی، بتول میرزائی

ناشر: نشر سوره‌های عشق

چاپ اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

مرکز پخش: ایلام میدان امام خمینی (ره) خیابان بعثت، بالاتر از تقاطع جمهوری " انتشارات سوره‌های عشق "

تلفن: ۰۸۴-۲۳۳۶۶۰۵۰

قیمت: ۶۰۰۰۰۰ ریال

فهرست

۷	 مقدمه
۱۷	 فصل اول
۳۳	 فصل دوم
۴۱	 فصل سوم
۵۷	 فصل چهارم
۸۳	 فصل پنجم
۹۹	 فصل ششم
۱۱۳	 فصل هفتم
۱۲۵	 فصل هشتم
۱۴۳	 ضمائم

چندی پیش در فضای مجازی ذیل یک پُستِ زرد، با یک خوانش مزورانه از جنگ روبه‌رو شدم. زیر عکس مردی با لباس خاکی، مربوط به دوران جنگ، صاحب نام‌آشنای عکس مطلبی آورده بود با این مضمون که: «... ریشه‌ی جنگ یک مناقشه‌ی مرزی قدیمی، مربوط به تقسیمات نامناسب حدود سرزمینی در عهدِ عثمانی بوده و جنگ، خونریزی دوباره‌ی همان زخمِ کهنه...» بعدش یک کامنت‌گذار متعجب که یادم نیست دقیقاً چی، ولی سؤالی شبیه این پرسیده بود که: «...پس چرا به آن جنگ تحمیلی می‌گویند؟! و...» و او پس از توصیه به خواندن تاریخ از منابع غیر سفارشی! گفته بود که (البته باز نقل به مضمون): «...بعد از آن مناقشه‌ی صد و پنجاه ساله، انقلاب اسلامی و جنگ سردِ دول ایران و عراق هم آن تنش‌ها را تشدید کرد و...» خلاصه زیرکانه جای بهانه و علت را عوض کرده و نقش ماهیت انقلاب اسلامی و ترس از صدور آن را در

تجاوز عراق به نمایندگی از استکبار جهانی، به یک نزاع قومی و نژادی بر سر خاک تقلیل داده بود، انگار صدام عقلی که کودتایش را از صدقه سر سرویس‌های اطلاعاتی غربی داشت از کسی خط نگرفت، رامسفلد به عراق نیامد، با او و سران حزب بعث دیدار نکرد؛ آواکس‌های آمریکایی، میزهای فرانسوی و خزانه‌های عربی، گرداننده‌ی جنگ نبودند و مهم‌تر از همه اینکه انگیزه‌ی غرب و شرق در نطفه خفه کردن اولین جرقه‌ی تشکیل حکومت اسلامی پس از قرن‌ها انحراف داخلی و خصومت بیگانگان نبود، جرقه‌ای که موجب تشکیل تنهاترین نقطه‌ی مقاومت در برابر بلوک شرق و غرب شد، تنهاترین جریان صاحب ایده‌ی حکومت داری خدا محور، در برابر جریان‌ی که قرن‌ها بود بشریت را با ایده‌ی دهن پر کن انسان محوری، فریفته و به انحرافِ بندگیِ مکاتب خوش آب و رنگ کشیده بودند. لابد همه‌ی آن اسناد، مدارک و واقعیات مربوط به جنگ باز مثل همیشه دروغی زائیده‌ی تخیل و نتیجه‌ی تفسیر معدودی از انقلابیون افراطی است.

یاد وصیت نامه‌ی شهید جعفر چناری، فرمانده بیست ساله‌ی قرارگاه تاکتیکی لشکر امیرالمؤمنین (ع) ایلام افتادم، درست آنجا که

خطابش با آیندگان بود؛ یعنی با من، با تو و با همه و شاید بیشتر از همه با همین آقا، هم‌قطار سابقش:

«برادران مسلمان! بیندیشید، این اسلامی که هم اکنون موجود است به‌وسیله‌ی رنج‌ها و دردهایی به دست ما رسیده است. برادران به زحمات رسول‌الله (ص) و حضرت امیر(ع) فکر کنید و مسئولیت خود را دریابید تا بلکه این زحمات به هدر نرود.

برادران و خواهران مسلمان! میراث شهدا را هیچ‌وقت به غارت شیطان‌ها نسپارید و همیشه و در همه حال راه هابیلیان شهدا را از یاسر گرفته تا حمزه و از علی (ع) گرفته تا حسین (ع) و از مقداد گرفته تا اباذر و چمران و موسی صدر و مصطفی خمینی و... کوشا باشید...»

به مسئولیتِ هابیلیم فکر کردم، مسئولیت‌م در برابر آن همه زحمات، از رسول‌الله (ص) تا چمران و حالا سلیمانی. مسئولیتی پیچیده و دشوار، در صحنه‌ای که یک طرفش منی هستم که از لابلای کتاب‌ها، اسناد، فیلم‌ها، عکس‌ها و وصیت‌نامه‌ی شهداء با حقیقت جنگ آشنا شده بودم و طرف مقابل اوئی که حقیقت جنگ را با چشم خود دیده و در آن جنگیده، نه علیه آن که در

رکاب حقیقت و حالا انکار می‌کند آنچه دیده است و آنچه من خوانده‌ام (یا از قاب لنزهای غبار گرفته دیده‌ام و یا از گلوی راوی روایات فتح شنیده‌ام) بله، یک طرف من؛ نویسنده‌ای ناشناس و طرف دیگر او، چهره‌ای سرشناس، این کار مرا قدری دشوار می‌کرد! در همین ایام، جمعی از طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی صاحب الزمان (عج)^۱ ایلام پیشنهاد نوشتن داستان زندگی «شهید علی اکبر پرک» را به من دادند، مدارک، اسناد، مصاحبه‌ها، عکس‌ها و فیلم‌های مربوط به شهید را هم با ماه‌ها دویدن و عرق ریختن تا حد امکان جمع کرده بودند.

با خودم گفتم: «شهید علی اکبر پرک» یکی از همین شاهدان جنگ می‌باشد که بر خلاف آن ساکن دنیای محاز، ساکن دنیای حقیقت است و در بیوگرافی پیچ جاودانش بیشتر از یک کلمه نیست؛ «شهید»

رفتم گلزار شهدای صالح آباد^۲، جایی که سال ۱۳۶۶ آنچه از او در

۱. حوزه‌ی علمیه صاحب الزمان (عج) واقع در شهر ایلام که قبلاً با عنوان حوزه علمیه «باقریه» نام گذاری شده بود در سال ۱۳۶۰ با اهداء زمین آن توسط یکی از خیرین متمکن استان و با همت آیت‌الله حیدری ایلامی در یک طبقه و با ظرفیت بیست حجره در خیابان سعدی جنوبی پنا نهاده شد.

۲. گلزار شهدای شهر صالح آباد در غرب امامزاده علی صالح (ع) در این شهر قرار دارد که مدفن بیش از ۵۳۰ شهید دوران جنگ است. بنای یادبودی در قسمت جلوی این گلزار به یاد فرماندهان جنگ ساخته شده است.

زمین باقی مانده بود را توی قبری گذاشته بودند و رویش سنگ سیاهی که تولد فلان، شهادت فلان و مکان شهادت فلان. شاید به خاطر آن که گم نشود و شاید سنگ تراش این سنگ با خودش همین فکر را کرده که پس از این حکاکی عمیق و زیبای اطلاعات سجلیش، دیگر این بنده خدا قاطی بقیه نمی‌شود و گم نمی‌شود، اما حالا شده بود، و من آمده بودم خبر همین گم شدن را اول از همه به آنکه گم شده بود بدهم!

با نماینده‌ی آن گم شده‌ی دنیای خودم یعنی عکسی که بالای قبر بود، بی‌تعارف شروع به صحبت کردم؛ گفتم تو را، آرمانت را، وصایایت را، عهدی که پاییدی را و همه‌ی آنچه که «همه‌ی آنچه داشتی» را برایش دادی، دارند تحریف می‌کنند، این بار نه دشمنانت که دوستان!

گفتم: من سلبریتی نیستم، اصلاً پیچ ندارم، رسانه ندارم، خودم هستم و چند نفر از طلبه‌های حوزه‌ی علمیه‌ی ایلام که آنها هم گمنام‌تر از من، گفتم دوستانم رفته‌اند سراغ خانواده‌ات، دوستان، هم‌زمان، یگان خدمتی‌ات و گرد آورده‌اند هر آنچه چشم‌ها، لنز دوربین‌ها و قدرت حافظه‌ها از دورانی که توی پیراهن تنت بودی،

ثبت کرده‌اند؛ اما باز چشم‌ها، لنزها، حافظه‌ها و اسناد ضعیف‌تر از آن هستند که حقیقت پنهان تو را از عمق چند دهه بیرون بکشند، طوری که اگر بنویسمش و کتابش کنم نگویند باز شعار است و حرف‌های سفارشی، گفتم آمده‌ام که ثابت کنی «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»^۲ فقط یک آیه نیست که قاریان قرآن زیبا بخوانند و مستمعان بعدش به نشانه تشویق، تکبیر بگویند، آمده‌ام تفسیرش را ببینم.

شرمندهام که بگویم یکی از همزمانات که شاید جایی در جنگ به هم برخورده باشید و بیشتر شاید بوسیده باشی‌اش و دعایش کرده باشی که شهید بشود، شهید نشده که هیچ، روشنفکر هم شده، نه اینکه فکرش روشن شده باشد، نه، معتکف سنگر و خاکریز دیروز حالا مقیم کافه‌های بالا شهر تهران شده، مهمان جشن‌ها و جشنواره‌ها، vip نشین محافل چند هزار نفری؛ پاهایش را روی هم می‌اندازد و با جملاتی خوش فرم و لحنی خوش‌آهنگ سخن می‌گوید؛ از همه چیز و همه کس و گاهی از انقلاب، جنگ و شهداء می‌گوید نه آن گونه که دیده، آن گونه که لایکش کنند، آخر اگر آنچه دیده‌ای بی روتوش و تحریف بگویند فالوورهایش می‌پزند،

۲. آیه‌ی ۱۶۲ سوره‌ی مبارکه آل عمران